

# امرداد نامه

شماره چهارم  
آبانگان ۸۸





# فهرست:

## آبانگان

رویه ۳

## زبانهای پارسی میانه

نویسنده: یزدان صفایی  
رویه ۱۲

## گذری بر ایزده

نویسنده: یزدان صفایی  
رویه ۵

## درباب فرهنگ

نویسنده: امیر هورنام  
رویه ۱۵

## تاریخچه سفالگری

رویه ۸

## سیمای زن در اندیشه شوینهاور

رویه ۱۷

صاحب امتیاز:

تارنمای امرداد

سر دبیر:

پویا احمدی

صفحه آرایی:

پویا احمدی

همکاران این شماره:

امیر هورنام  
یزدان صفایی  
الف. نیکویی  
م. روشنگر  
زیردریایی  
لتر

## ویک دورانت

## چه می گوید

نویسنده: م. روشنگر  
رویه ۹





## جشن آبانگان

دهمین روز از آبان ماه باستانی و چهارمین روز از آبان ماه خورشیدی  
 ابان گان یا آبان گان، همچون دیگر جشن های سالانه به یادگار مانده از پیشینیان مان است که در آبان روز از آبان ماه برابر با دهم ماه آبان به جشن اش می نشستند.

### ریشه این کلمه:

آبان (نام دیگر اردوی سور اَنَهیتَه/آناهیتا) ایزدبانوی آبهای روی زمین و نگاهبان پاکي و بی آلاشی در جهان هستی است.

( Apa ) واژه‌ی «آب» که جمع آن «آبان» است در اوستا و پهلوی «آپ» و در سانسکریت آپه و در پارسی هخامنشی «آپی» می باشد. این آخشِیج (عنصر) همانند آخشِیج‌های اصلی دیگر چون آتش و خاک و هوا در آیین‌های ایرانیان باستان مقدس است و آلودن آن گناهی بس بزرگ است. برای هریک از چهار آخشِیج، امشاسپندی (فرشته) ویژه نامگذاری شده است. به گواهی اوستا و نامه‌های دینی پهلوی، ایرانیان آخشِیج‌های چهارگانه را که پایه‌ی نخستین زندگی است، می‌ستودند.

آبان روز در آبان ماه ویژگی دارد به آن‌هایتا یکی از بزرگترین ایزدان مورد ستایش ایرانیان روزگار گذشته، یعنی ایزد آن‌هایتا ایزد سرپرست آبهای روان و ایستا و دریاها و رودها و چشمه سارها. در اوستا یشت پنجم موسوم به آبان یشت در توصیف و مقام و نیرو و ستایش این ایزد است.

### ایزدبانویی ایرانی آن‌هایتا و گرمای داشت این روز :

جشن آبانگان، جشنی است در گرمی‌داشت ستاره‌ی روان (سیاره) درخشان اَنَهیتَه/آناهید

(زهره) و رود پهن‌آور و خروشان آمودریا (رود جیحون) و (بعدها ایزدبانوی بزرگ آب‌ها در ایران).

اردوی سوره آن‌هایتا Ardavi - Sura  
 Anāhita ایزدبانویی ایرانی بسیار برجسته‌ای است که نقش مهمی در آیین‌های ایرانی دارد و پیشینه‌ی ستایش و بزرگداشت این ایزد بانو در فرهنگ ایرانی به دوره‌های پیش از زرتشت در تاریخ ایران می‌رسد.

بخش بزرگی در کتاب اوستا به نام "آبان یشت" (یشت پنجم) که یکی از باستانی‌ترین یشت‌ها می‌باشد به این ایزد بانو اختصاص دارد. در این یشت، او زنی است جوان، خوش اندام، بلند بالا، زیبا چهره، با بازوان سپید و اندامی برازنده، کمر بند تنگ بر میان بسته، به جواهر آراسته، با طوقی زرین بر گردن، گوشواری چهارگوش در گوش، تاجی با سد ستاره‌ی هشت گوش بر سر، کفش‌هایی درخشان در پا، با بالاپوشی زرین و پرچینی از پوست سگ آبی؛ آن‌هاید گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید، اسب‌های گردونه‌ی او ابر، باران، برف و تگرگ هستند.

او در بلندترین طبقه‌ی آسمان جای گزیده است و بر کرانه‌ی هر دریاچه‌ای، خانه‌ای آراسته، با صد پنجره‌ی درخشان و هزار ستون خوش‌تراش دارد. او از فراز ابرهای آسمان، به فرمان‌آهورامزدا، باران و برف و تگرگ را فرو می‌باراند.

نیایشگاه‌های آن‌هایتا معمولاً در کنار رودها برپا می‌شده و زیارتگاه‌هایی که امروزه با اسامی دختر و بی‌بی مشهور هستند و معمولاً در کنار آن‌ها آبی جاری است، بقایای آن نیایشگاه‌ها هستند.

برخی حتی سفره‌های نذری با نام بی‌بی (هم‌چون بی‌بی سه‌شنبه) را بازمانده‌ی آیین‌های مربوط به آن‌هایتا می‌دانند.

آن‌هایتا همتای ایرانی «آفرودیت»، الهه‌ی عشق و زیبایی در یونان و (ایشتر)، الهه‌ی بابل، به شمار می‌رود

### دلیل پیدایش این روز:

توصیف و مقام و نیرو و ستایش این ایزد است. مطابق معمول، وقوع رویدادها و حوادثی جهت گرمی داشتن و زنده یادی آنها در تاریخ، در این روز قرار داده شده است.

از جمله آنکه در دوران جنگ‌هایی میان ایرانیان و تورانیان، به فرمان افراسیاب کاریزها و نه‌رهای آب ویران و پر شده بود. زو پسر تهماسب دستور داد تا آن کاریزها را آباد و لای روبی کردند، و آنها را و بزرگ آب روان ساختند و به همه جا ترتیبی داد تا جوی‌های آب برسد.

در این روز بود که به همه‌ی کشورها آگاهی رسید که پادشاهی از ضحاک بشد و فریدون به پادشاهی رسید و مردمان پس از دورانی دراز، ایمن و آسوده خاطر شده و به کارهای خود پرداختند.

انگیزه‌ای دیگر برای این جشن آنکه مدت هشت سال در ایران باران نبارید و بر اثر این مصیبت، خشک سالی و قحطی به وجود آمد. بسیاری از مردمان تلف شدند و بسیاری ترک شهر و دیار کرده و به جاها و سرزمین‌های دیگر رفتند. سرانجام پس از هشت سال، در چنین روزی، باران بارید و خشک سالی و بیماری و ناداری و رنج از میان رفت. به همین جهت مردمان این روز را گرمی داشته و هر ساله به جشن و سرور و شادمانی پرداختند.

### یاد شده‌ها:

«هرودوت» می‌آورد :

«... ایرانیان در میان آب ادرار نمی‌کنند، آب دهان و بینی در آن نمی‌اندازند و در آن دست و روی نمی‌شویند...»

«استرابون» جغرافیدان یونانی نیز می‌آورد: «... ایرانیان در آب روان، خود را شستشو نمی‌دهند و در آن لاشه، مردار و آنچه که نا پاک است نمی‌اندازند...»

در برگردان فارسی آثارالباقیه ابوریحان بیرونی می‌خوانیم :

«... آبان روز دهم آبان ماه است و آن را عید می‌دانند که به جهت همراه بودن دو نام، آبانگان می‌گویند. در این روز زو (Zoo) پسر تهماسب از سلسله‌ی پیشدادیان به شاهی رسید، مردم را به کندن قنات‌ها و نه‌رها و بازسازی آنها فرمان داد، در این روز به کشورهای هفتگانه خبر رسید که فریدون، بیوراسب (ضحاک) - آژی دهاک را اسیر کرده، خود به پادشاهی رسیده و به مردم دستور داده است که خانه و زندگی خود را دارا شوند...»

روایت است که چون خبر کشته شدن برادر خشایار شاه به نام آراسم در یونان را بدو دادند و به او اطلاع کردند که یونانیان جسد او را در آب انداختند بسیار خوشحال شد زیرا که آب را عنصری پاک می‌دانست.

### در آبانگان چه باید کرد:

در جشن آبانگان، پارسیان به ویژه زنان در کنار دریا یا رودخانه‌ها، فرشته‌ی آب را نیایش

<http://www.jashnha.blogfa.com>  
<http://www.aariaboom.com>

رخش:

اندیشه های پارسه

-<http://www.persianminds.com/catalog.aspx>.۱۶

می‌کنند. ایرانیان کهن آب را پاک و مقدس می‌شمردند و هیچ‌گاه آن را آلوده نمی‌کردند و آبی را که اوصاف سه‌گانه‌اش (رنگ - بو - مزه) دگرگون می‌شد برای آشامیدن و شستشو به کار نمی‌بردند.

زرتشتیان، همه‌ساله در این روز همانند سایر جشن‌ها به آدریان‌ها (آتشکده‌ها) می‌روند و پس از آن برای گرامیداشت مقام فرشته‌ی آب‌ها، به کنار جوی‌ها و نهرها و قنات‌ها رفته و با خواندن اوستای آب‌زور (بخشی از اوستا که به آب و آب‌ان تعلق دارد) که توسط موبد خوانده می‌شود، اهورامزدا را ستایش کرده و درخواست فراوانی آب و نگهداری آن را کرده و پس از آن به شادی می‌پردازند.

سرود این روز فرخنده:

سرود بلند و زیبایی به نام آبان یَشت با خیال  
نقش هایی دل پذیر، ویژه ی نیایش و ستایش  
اوست:

"... اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه  
است.

اوست که در بسیار فرّه مندی، همچند همه ی  
آبهای روی زمین است.

اوست زورمندی که از کوه هُکَر به دریای فراخ  
کرت ریزد. من -- اهوره مَزدا -- او را به نیروی  
خویش، هستی بخشیدم تا خانه و روستا و شهر  
و کشور را بپرورم و پشتیبان و پناه بخش و  
نگاهبان باشم ..."

(آبان‌یشت، بندهای ۳-۶ در اوستا، کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ نهم، جلد یکم، ص ۲۹۸).

..اینک آب‌ها را می‌ستاییم، آب‌های فروچکیده  
و گردآمده و روان شده و خوب کنشِ اهورایی  
را...

(سنا - هات ۳۸ - نند ۳)

منابع:

ویکے، یدیا:

آقای رضا مرادی غیاث آبادی

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D%A  
D%۸۶%D۹%A۷%D۸%A۸%D۸%A۲%  
۸۶%D۹%A۷%A%AF%D۸

وبلاگ:

<http://zartoshtiiran.blogfa.com/aspix.۹۳-post>

بخش از گرد آوری بابک گنجی‌زاده طاری از





## گذری بر ایذه

نویسنده: یزدان صفایی

شهر ایذه، مرکز شهرستان ایذه، از شهرستانهای استان خوزستان، با پهنه ای حدود ۲۰ کیلومتر مربع، در شمال خاوری اهواز و در مسیر رامهرمز قرار دارد. موقعیت این شهر، ۳۱ درجه و ۵ دقیقه پهنای شمالی و ۴۹ درجه و ۵۲ دقیقه درازای خاوری نسبت به نیمروز گرینوچ قرار دارد. ایذه به شهر نگارکنده های سنگی و صخره ای ایران نامور شده است که پیشینه ی آن به دوران عیلامی و هخامنشی میرسد؛ بیشتر باستان شناسان برای ایذه، پیشینه ای ۵۰۰۰ ساله در نظر میگیرند.

نام شناسی:

این شهر از دیر باز تا کنون به نامهای: انزان، اینزان، اینز، ایزج، ایزه، ایگه، ایجه، اریک، ایدج، ایزج الاهواز، مالمیر و ایذه خوانده شده است. در زمان رضا شاه و از سوی فرهنگستان ایران به صورت رسمی، ایذه، نامیده شد. در زمان ایلامیان "آیاپیر" و در زمان هخامنشیان

"آنزان" نامیده میشد.

کوه ها:

«می گویند در دوران هخامنشی به شهر ایذه "اینزان" می گفتند؛ بعد ها به "اینز" و "ایزج" و "ایزه" تبدیل یافته است.»<sup>۱</sup>

کوه "کل کرد" یا "چیوه" در ۵ کیلومتری شمال خاور و کوه های "گژمرد" و "هژو" در ۶ کیلومتری شمال ایذه از جمله کوه های این شهرند.

آب و هوا:

آب و هوایی معتدل و خشک دارد. بیشترین درجه گرما در تابستانها به ۴۳ درجه بالای صفر و زمستانها به صفر درجه و میزان بارندگی سالانه به طور متوسط ۴۲۰ میلی متر است.

جمعیت:

در سرشماری سال ۱۳۸۵، جمعیت این شهر، ۱۰۴۳۶۴ تن برآورد شده است. البته شمار زیادی از مردمان ایذه، در هواز و گستره های نفت خیز می زیند.

زبان:

گویش اصلی مردم ایذه، بختیاری میباشد و در کنار آن فارسی نیز تا اندازه ای، گفتگو میشود.

«بعضی نیز بر این باورند که ایذه از واژه ی "ایجه" یا "ایگه" فارسی باستان به معنی مسکن و محل زندگی گرفته شده و دگرگون شده ی آن است. به علاوه به دلیل وجود زیج های بسیار در این ناحیه، این شهر به نام "ایرگ" یا "ایج" (زیج) خوانده میشده است.»<sup>۲</sup>

«واژه ی "ایدج" در زمان عمر بن خطاب، از عربی شده ی واژه ی "ایذه" به دست آمده است و نام "ایدج الاهواز" در زمان خلفای عباسی به این شهر، نهاده شده تا با محلی دیگر در نزدیکی سمرقند اشتباه نشود»<sup>۳</sup>

«گزینش نام "مالمیر" یا "مال امیر" مربوط به سده ۶ ه.ق. و فرمانروایی اتابکان لر یا امرای فضلویه میشود که از سال ۵۵۰ ه.ق. در سرزمین لر بزرگ و خوزستان حکومت میکردند.»<sup>۴</sup>



ساکنان ایذه از مردمان "هپارتیپ" یا "هیپرتیپ" بودند که در ظاهر همان قومی دلیری هست که یونانیان از آنها با نام "مردیان" یا "مردیان" یاد کرده اند.

## مراکز تاریخی و باستانی:

(۱) نقش کول فره (نیایشگاه نارسینا): کول به معنی دره و فره به معنی شکوه است و روی هم میتوان مانای "شکوه دره" را برای آن بر شمرد. نقش کول فره در پایان دشت ایذه جای دارد و در آن نقشهای شگفتی از شاه و فرمانروا و همچنین جانورانی چون گاو، گوسفند و گاومیش کنده کاری شده است.

(۲) کتیبه ی هانی: در کناره ی شمال خاوری کوههایی که جلگه مال امیر به آنها محدود میشود، کتیبه هایی به خط ایلامی دیده میشود که بیشتر آنها به نام پادشاهانی به نام "هانی" پسر "تاهی هی" نامور شده اند.

(۳) نقشهای کوباد ایذه: نزدیک کوه فره ایذه، صخره ای وجود دارد که روی آن سطحی به طول سه و عرض یک و نیم متر کنده کاری شده است. بر روی این لوح پنج انسان ایستاده با جامه های بلند و دستان بر روی سینه دیده میشود. در جلوی این پنج تن، مرد یا زنی بر روی تخت یا سکویی نشسته است و به آن پنج تن، توجه میکند. مردم به این نقش نام مدرسه یا مکتب خانه داده اند.

(۴) قلعه آرک یا ازخ: این کاخ-قلعه که جایگاه فرمانروایی عیلامیان بوده، بر روی کوهی مشرف به شلاه ساخته شده و پایین کوه نیز، روبه روی آسیاب های آبی، قلعه ای دیگر وجود دارد.

(۵) نقش خونگ اژدل یا اژدر: در پانزده کیلومتری شمال ایذه و در خاور خونگ اژدر، قطعه سنگی بسیار بزرگ وجود دارد که بر روی آن نقش مهرداد یکم یا دوم اشکانی کنده کاری شده است.

(۶) بردنبشته ی ایذه: در راه ایذه به پیون پس از طی یک کیلومتر، در کف دره برد نبشته، قطعه سنگ نامنظمی به وسیله حجاران زبردستی حجاری شده است و نقشهای بسیار زیبا و زنده و پرتحرکی بر سطوح آنها حک شده



نقش کول فره

است. نقشهای این سنگ نبشته عبارت از مرد بلند قدی با گیسوان گشاده و انبوه با کلاه گرد بی کنگره با شمشیری به دست است. در سمت راست این نقش سواری حجاری شده است. در سمت چپ نیز نقش چند انسان حجاری شده به چشم می خورد.

(۷) قلعه تل: این قلعه توسط محمدتقی خان بختیاری در سرتلی در ناحیه ایذه بنا شده است. این قلعه مرکز خانهای ایل بختیاری بوده و چندین قلعه در آن وجود داشته است. مردم قلعه تل به هنگام کندن پی خانه شان دو سنگ بزرگ که به زمان عیلامیان مربوط می شوند، از زمین بیرون آورده اند. یکی از سنگ ها پایه ستون و دیگری سنگی منقوش است که چهار نقش دارد و دو نفر در مقابل دو نفر ایستاده اند.

قلعه تل

(۲) آبشار و نقش اشکفت سلمان (نیایشگاه ناریشا): در سه کیلومتری جنوب غربی شهر ایذه و درون صخره طبیعی کوه به صورت سر



## جاذبه های طبیعی:

(۱) تلگه: کوهی نیمه جنگلی است که در بیست و هشت کیلومتری شمال خاوری ایذه جای گرفته است که حدود سه هزار و پنجاه متر بلندی دارد.



(۵) عبدالحسین سعیدیان، شناخت شهرهای ایران، ص ۱۶۰  
(۶) همان، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

بن مایه:

(۱) عبدالحسین سعیدیان/شناخت شهرهای ایران/انتشارات علم و زندگی  
(۲) مژگان سبزیان و دیگران/کتاب جامع ایرانگردی  
(۳) افشار سیستانی، ایرج/پژوهش در نام شهرهای ایران  
(۴) مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی استان خوزستان، حسن ژنده دل و دست یاران، نشر ایرانگردان-جهانگردان  
(۵) ویکی پدیا

۶. <http://www.farhangsara.com/feazeh.htm>  
۷۴-<http://taleb.blogfa.com/post۷.aspx>



نقش اشکفت سلمان

که شمالش بسته است اما آبش گوارنده بود زیرا که تا کوه برف چهار فرسنگ است و حقوق دیوانی آنجا به تمغا مقرر است. ویرانی این شهر معلوم نیست از چه قرنی شروع شده شاید قرن نهم هجری با حمله ی تیموریان یا وقوع زلزله یا حملات ایلات باشد.۶

#### پی نوشت ها:

(۱) رشیدیان، نیره زمان.نگاهی به تاریخ سیستان، ص ۲۳۵  
(۲) نوبان، مهرالزمان.وجه تسمیه شهرها و روستاهای ایران، ص ۵  
(۳) نقل به مضمون از مصاحب، غلامحسین.دایره المعارف فارسی، جلد سوم، ص ۲۶۰۷  
(۴) نقل به مضمون از افشار سیستانی، ایرج. خوزستان و تمدن دیرینه ی آن، جلد اول، ص (۲۳۴)

غار سلمان



پناهی با آثار آبرفتی در کنار چشمه آب شیرین قرار دارد.و همچنین کتیبه ای با خط میخی مربوط به سده هشتم و نهم پیش از زایش مسیح در آن وجود دارد.

(۳) تاراز

کوه نیمه جنگلی تاراز در دهستان سوسن و در شصت و هفت کیلومتری شمال غربی ایزده واقع شده و حدود دوهزار هفتصد و چهل و سه متر ارتفاع دارد.

#### ایزده در کتابهای تاریخی

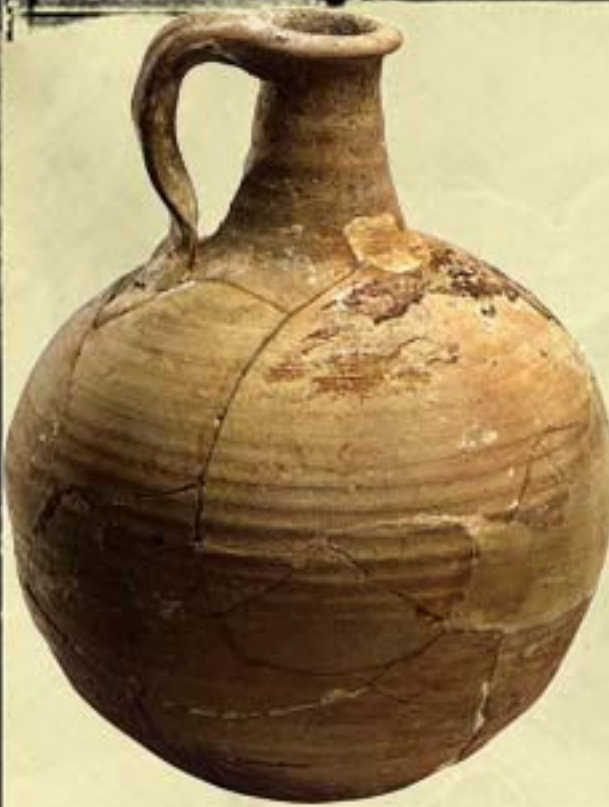
«یاقوت حموی در رویه ۳۸۵ کتابش نوشته ایدج نام شهر و ولایتی است میان اهواز و اصفهان... پل ایدج از عجایب دنیا است و با سنگ در دره خشک و عمیقی ساخته شده است. در ایدج زلزله بسیار رخ میدهد.معادن فروان دارد و در آنجا نوعی گیاه می باشد که شیره آن نقرس را سود می دهد و در ایزده آتشکده قدیمی هست که تا روزگار هارون الرشید روشن بود و در دو فرسخی آن دریاچه ای از آب است که محل گرد آمدن آبهاست و این گردآب را فم الابواب نام نهاده اند که اگر آدمی یا جانوری در آن افتد بچرخد تا بمیرد آنگاه آب آن را به کناره اندازد و شگفت آنستکه آن را فرو نمی برد.

گرفتن مالیات آنجا بر خلاف معمول یک ماه پیش از نوروز شروع میشود و شیره نیشکر آن نسبت به سایر نقاط خوزستان چهار بار بیشتر ست و خانه (۴) آن مانند مکرانی و سیستانی ساخته می شود.۵

«حمد الله مستوفی نوشته است شهری کوچک و گرمسیر است و هوای بدی دارد.جهتش آن



## تاریخچه سفالگری



جدیدی شد، این سبک با تغییرات و وقفه هایی که داشت بیش از ۲۰۰۰ سال در بعضی از مناطق فلات ایران دوام کرد.

معروفترین پیشرفتهای فنی در رشته سفالینه سازی از این قرار است:

۱- بدنه ای از خاک رس ظریف که بدون تردید آبدیده شده است. این ظرف در کوره پخته می شد و رنگ آن لیمویی، کرم، زرد، صورتی یا گاهی اوقات سرخ تیره بود. تیغه های کرم یا لیمویی رنگ که پیدا شده است نشان می دهد که پخت آن در اتمسفر احیا کننده ای انجام شده است.

۲- تمام ظروف دارای ضخامت یکنواخت است، آنهایی که بلندیشان بیش از

در شش هزار سال پیش از میلاد اولین نشانه پیدایش کوره پخت، در صنعت سفال دیده می شود و در سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد چرخ سفالگری ساده ای که با دست حرکت می کرد ساخته شد. پیدایش چرخ سفالگری تحوّل بزرگی را در این صنعت بوجود آورد.

از آغاز نیمه سده گذشته باستان شناسان تعداد زیادی ظروف سفالی و اشیاء دیگر در منطقه ای از مشرق ایران تا عراق و از قفقاز با دره سند را از زیر خاک بیرون آوردند. سفالهای پیش از تاریخ که در این منطقه وسیع یافت شده در شیوه و سبک ساختن تقریباً با مختصر تغییر یکنواخت و در سطح فنی بطرز اعجاب انگیزی پیشرفته است. نخستین نمونه های آن از شوش در ایلام که اولین سکونت گاه ایرانیان در پای فلات ایران بود بدست آمد. سفالهای شوش نه تنها مربوط به خود شوش است بلکه سفالینه هایی که از تپه موسیان در ۱۶۰ کیلومتری شوش و از سومر و تل حلف در عراق و از شمال غربی هندوستان و بلوچستان، یا از فلات ایران در تپه گیان و تپه حصار و تورنگ تپه و سیلک، یا در قسمت شرق تا آنائو که امروز در ترکستان روسیه است جزو طبقه سفالهای شوش نامیده می شود. سفالهایی که بنام شوش اول معروف است متعلق به زمانی است که از ۳۵۰۰ تا در حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد مسیح می باشد. در اینجا باید متذکر شد که مردمانی با تمدن نوسنگی نیز در ایالت کانسوی چین پیدا شدند و ظروف سفالی آنها ویژگیهایی همانند ظروف سفالی شوش از لحاظ روش و فن تولید دارد.

سفال نقاشی شده سیلک

کهنترین ظرفی که در ایران یافت شده است، ظرف سیاه دود آلودیست که همانند قدیمی ترین ظروف سفالی است کهن در جاهای دیگر پیدا شده است. نخستین ظرفهای سفالی که با روش کربن ۱۴ تاریخ آن بدست آمده و متعلق به هزاره چهارم پیش از میلاد مسیح است در بین النهرین یافت شده است. کهنترین سفالی که در ایران یافت شده متعلق به همان دوره است. این ظرف دست ساز نسبتاً ابتدایی به دنبال خود ظرفی سرخ با لکه های سیاه ناشی از پخت ناقص داشت. پیشرفت فنی در حرفه کوزه گری سبب بوجود آمدن سبک

می دهند.

۸- سفالهای قالبی در تپه حصار و تل باکون در جنوب ایران پیدا شده است. در قسمتهای مختلف کشور قالبهای گلی پخته شده برای تولید زیاد مجسمه های متعلق به سالهای ۲۵۰۰ تا ۱۷۵۰ قبل از مسیح بدست آمده است.

۹- سفالینه های خاکستری رنگ با لعاب سیاه درخشان ابتدا در حدود ۲۰۰۰ پیش از مسیح در تپه حصار و در سیلک بوجود آمد. این سفالها که در کوره احیا کننده پخته شده اند، اولین نوع سفالسازی لعابی است که از آن اطلاع داریم. اینجا بجاست یادآور شویم که لعابکاری سفال در قرون وسطی در کاشان متداول گردید، و کاشان تنها چند کیلومتر دورتر از سیلک است.

تمام این پیشرفتهای فنی در مدت کوتاهی سفالسازی را یکی از حرفه های سامان یافته کرد. و از آن تاریخ تا کنون به همین نحو باقی مانده است. اما مهارت و استادی کوزه گران باستان تنها از نظر فنی نبوده است، زیبایی این فراورده ها فوق العاده است. به کار بردن رنگیزه های اکسیدی با قلم مو با حرکات متوالی کاملاً مشهود است. تزئینات نقش حیوانات و نباتات را تقریباً با طرح هندسی دقیق نشان می دهد

منبع: روزنامه تفاهم!

گردآوری گروه فرهنگ و هنر سیمرغ

۱۰ سانتیمتر بود ۰٫۳ سانتیمتر ضخامت داشتند و بزرگترین آنها که پیدا شده است ۳۰ سانتی متر ارتفاع و ۰٫۹۵ سانتی متر ضخامت داشت.

۳- گردی کامل و بعضی علاماتی که در موقع چرخ دادن آن بدست آمده نشان می دهد که لاقط در آنروز چرخ کوزه گری با سرعت کم که پیش درآمد چرخهای فعلی کوزه گری است به کار برده می شده است.

۴- تمام ظروف پیدا شده در دوق آب خاک رس بسیار نرمی فرو برده شده بود که سطح آنها را اینقدر صاف کرده است.

۵- یک ماده رنگی که از گرد اسید آهن آبدار و اکسید منگنز ساخته شده بود در آمیخته فوق به کار برده می شد. در پخت دوم این رنگها سیاه و قهوه ای سیر می شد.

۶- پیش از پایان هزاره چهارم قبل از میلاد چرخ کندر و کوزه گری بصورت چرخ تند امروزی درآمد. لاقط این موضوع در مورد سفالهایی که سیلک در مرکز ایران تپه حصار در شمال شرقی ایران پیدا شده است، صدق می کند.

۷- تقریباً در همان زمان نوعی از کوره در ایران بوجود آمد که آتشخانه آن در زیر محل سفالها بود و یک در آجری آنها را از هم جدا می کرد، کوره ها باید از این نوع باشند. تا نظارت و بررسی اتمسفر لازم برای تولید رنگهای کرم و نخودی عملی باشد. این نوع کوره ها هنوز در سراسر کشور از طرف کوزه گران و آجرپزان به کار برده می شود و هنوز هم رنگ نخودی را برای آجر ترجیح





## ویل دورانت چه می گوید

نویسنده: م. روشنگر

کتاب تاریخ تمدن سال هاست تبدیل به وسیله ای در دست تجزیه طلبان و افراد غرض مند و سطحی بین برای کوبیدن - و نه انتقاد صحیح و عالمانه - نخستین شاهان هخامنشی شده است، بر آن شدم تا نقدی بیطرفانه و در سطح بهره ای که از دانش تاریخ برده ام، بر آن بنویسم.

البته این موضوع به هیچ وجه برای من بهانه ای جهت کوبیدن اثر آقای دورانت نیست. چه بسا اگر غرض ورزی های مغرضان هم نبود، بر ما بایسته بود تا محتوای یکی از پر مخاطب ترین و محبوب ترین کتب مورد استناد پژوهشگران عرصه تاریخ مورد نقد و بررسی موشکافانه قرار گیرد؛ تا ببینیم کتابی که امروز بر دهان هر مورخ، استاد، دانشجو و دانشمندی افتاده و از آن همواره به عنوان پژوهشی بی بدیل یاد می کنند، چیست و چه می گوید؟

### ویل دورانت کیست؟

ویلیام جیمز دورانت تاریخ دان، فیلسوف دان و نویسنده در تاریخ پنجم نوامبر ۱۸۸۵ میلادی در ایالت ماساچوست آمریکا به دنیا آمد. او یکی از نادر مورخین و نویسندگان تاریخ جهان می باشد که دارای آگاهی جامع و کامل از تاریخ کهن و معاصر کشورهای جهان می باشد. هر چند که در آغاز جوانی بیشتر به علوم طبیعی علاقه داشت اما پس از آشنایی

با کتب باروخ اسپینوزا به فلسفه علاقه شدیدی پیدا کرد. کوشش شبانه روزی او منجر به مطالعه و پژوهش در آثار فلاسفه بزرگ و نوشتن کتب فلسفی متعدد درباره ابعاد گوناگون این دانش محبوب در اروپای قرن بیستم شد. دورانت توانست با مهارت خاص خویش در "محواره نویسی فلسفی"، این دانش بی انتها را برای همگان شیرین و جذاب جلوه گر کند.

اگر بخواهیم کتاب تاریخ تمدن را به طور خلاصه و کوتاه شرح دهیم، باید گفت اثر "تاریخ تمدن" کتابی ست که به جای شرح نبردها و حوادث

سرنوشت ساز تاریخ و غرق شدن در ارقام و آمار معمول در کتابهای تاریخی، با نگاهی کلی به داوری درباره "کلیت" رویدادها و تأثیر آنها بر زندگی حال و آینده بشریت می پردازد. از این رو این کتاب بیش از آنکه یک کتاب "تاریخی" باشد، نوشتاری ست درباره سیر تغییر و تحولات تاریخ تمدن بشر از شرق تا غرب گیتی. گفته می شود که دورانت برای پژوهش خویش در این کتاب به کشورهای متعددی سفر کرد که البته ایران نیز یکی از آنها بود.

### شرق متوحش و غرب متمدن

پیش از هر چیز باید یادآوری کنم که من این مقاله را به جهت لذت ناشی از نقد نوشته یک دانشمند نمی نویسم! چه بسا دلیل انتقاد من صرفاً وجود برخی بدفهمی ها و کژروی ها در این کتاب توسط آقای دورانت درباره پارس هخامنشی ست. این نکته نیز نباید ناگفته بماند که دورانت تنها دنباله رو و ادامه دهنده همان جریان فکری ست که از دو قرن پیش توسط نظریه پردازان اروپا پایه ریزی شد. جریان محاکمه و استیضاح خشایارشا و ارتش متجاوز و غارتگرش در دادگاهی که داوری اش به هروودت هالیکارناسی سپرده شده است تا پس از صدور حکم توحش و تجاوز، بزرگ مردان پارس را به مسلخ گاه تاریخ بکشند! هنگامیکه کشورهای انقلاب زده اروپا برای پایه ریزی آینده ی فرهنگی و سیاسی نیاز به نوعی اتحاد و همبستگی ملی و تصویری مشترک از گذشته ی خویش داشتند تا مبنای آینده ی خویش را بر پایه آن پایه ریزی کنند، از آنجایی که اغلب

تاریخی از خود نداشتند، ناگزیر از رجوع به فرهنگ و تمدن یونان باستان و الگو قرار دادن آن برای پیشرفت و توسعه جوامع خویش بودند. هویتی که شاید هیچ پیوندی با هویت اصلی و واقعی آنها نداشت و تنها بهانه ای برای جبران کمبودها و نقص های جوامع اروپایی آن روزگار بود. چه بسا مدینه فاضله فلاسفه و روشنفکران اروپا نیز شباهت زیادی به جامعه یونانی قرن پنجم پیش از میلاد داشت. البته منظور ما از "یونان" در اینجا، مشخصاً خطه ی آتن یا همان هلاد است که مرکز دموکراسی و قلب تپنده ی جهان هلنیک بود.

باری همه کتب کلاسیک از هروودت و کتزیاس تا پلوتارک و دیودور و از ژوستین و مارسلینوس و بزرگ ترین تاریخ نگاران کلاسیک عصر لاتین تا دوران مورخان، مفسران و دانشمندان عصر مدرن یاد گرفته اند تا کوروش را فراهم آورنده نخستین امپراتوری متمدن جهان، پایه گذار حقوق بشر و سپس داریوش را توسعه دهنده و مدیر باهوش و لایق این امپراتوری شگفت انگیز معرفی کنند!

مورخ ایرانی، اروپایی یا آمریکایی عادت دارد در آغاز کتاب از اینکه تنها منبع روایتش تواریخ هروودت و دیگر آثار یونانی است، اظهار نارضایتی و انتقاد و یا احتمالاً ناله و شکایت کند! اما عجیب اینکه به محض ورود به کتاب، بدون هیچگونه تفسیر و توضیح، به تکرار یاوه های هروودت هالیکارناسی می پردازد! حتی در بعضی موارد که نمی توانند پندار خود را از قصه های هروودت ارضا کنند، به اراجیف یک هذیان گوی دیگر یعنی کتزیاس کنیدی پناه می برند تا شکاف عمیق نادانسته های تاریخی را به هر قیمت ممکن، پر کنند! البته که بازسازی و ترمیم رویدادهای گذشته از توانایی های دانش تاریخ و مورخ به حساب می آید اما این تصویر سازی باید در نهایت احتیاط و مواظبت انجام گیرد، نه آنکه از روی جزئیاتی غیرقابل تصدیق در کتابهای کهن، دست به خلق کلیاتی پندارگونه و یا رویایی و مغرضانه بزنیم!

درست است که امروز دانستنی های ما بدون کتاب های مورخان یونانی ناچیز است، اما این دلیل نمی شود که ما به دلیل وجود این ضعف، گفته های آنان را درست باور کنیم و بدون تفسیر و توجیه علمی به نقل گفته های آنان پردازیم. اگر کورکورانه و بدون تفسیر منطقی از حوادث تاریخی به نقل آنها بپردازیم نتیجه همان می شود که امروز شاهدش هستیم. پیروی بی چون و چرا از کتاب های مورخان و مفسران اروپایی، میدانم... میدانم که همین غربی



ها بودند که آثار مدنیت ما را از زیر خروارها خاک بیرون کشیدند تا ما ایرانیان امروز بر خود ببالیم که نخستین اندیشه های بشر دوستانه در کوروش ایرانی تبلور یافته. اما واقعا آنان تا آن جایی به میراث هخامنشیان دلبستگی و وابستگی دارند که پادشاهان هخامنشی به خاک هلاک نظری ندارند، در این صورت دوست دارند هم کوروش را نخستین بنیادگذار حقوق بشر در تاریخ جهان بدانند و هم داریوش را مردی بزرگ و دوران ساز! (نبرد ماراتن در زمان داریوش، یک درگیری کوتاه بود که به دلایلی ایرانیها به فرمان داتیس، نهایتا تصمیم به عقب نشینی گرفتند) فاجعه از جایی آغاز میشود که پسر داریوش در پی ادامه ی سیاست کوروش و داریوش به فکر لشکر کشی نه به یونان، بلکه به خاک آتن و اسپارت افتاد...

در اینجا نوبت به اصل داستان یعنی امپراتوری خشایارشا فرزند داریوش که از سال ۴۸۶ آغاز می شود، میرسد. از این پس باید شاهد سرازیری خروارها توهین و ناسزا به پسر داریوش و اتهاماتی باشیم که پس از آن متوجه مردان شوش و کل جامعه پارس است! همه حتی مورخان ایرانی تحت تأثیر یاهو سرایی های هروودوت و سپس برخی مورخان غرض مند اروپایی عادت کرده اند تا نفرین نامه ای عبرت انگیز از پسر داریوش ترتیب دهند. گویا مرض بدبینی و بدخواهی "پدر تاریخ" به همه ی رهروان عرصه تاریخ نویسی سرایت کرد! نتیجه این تاریخ نویسی مقلدوار و شتاب زده، چنین بوده است: استبداد هخامنشی، دموکراسی یونانی، آزادسازی مقدونی! همان نظر کهنه و پوسیده که شرق را برابر با توحش و غرب را مساوی با تمدن میدانند و جولانگاهش قلم همان افرادی ست که دوست داشتند از دشت ماراتون، بارگاه و زیارتگاه بسازند. اروپا با الهام از دروغ های هروودوت و تبلیغ بی امان یونان پرستان سده های ۱۸ و ۱۹ توانست پروسه ی هویت مند کردن مردمان خویش را با موفقیت طی کند، اما به بهای توهین و تحقیر تمامیت تمدن مشرق زمین!

ما در اینجا به نقد ادعاهای مطروحه در بخش پارس از کتاب تاریخ تمدن که حاوی مطالبی درباره پارس هخامنشی و تمدن ایرانی قرن پنجم پیش از میلاد است، می پردازیم. شاید من شخصا بر دیگر بخشهای کتاب "تاریخ تمدن" نیز نقدهایی داشته باشم، اما از آنجا که بخش "پارس" این کتاب در کشورمان و در میان جوانان، از محبوبیت ویژه ای برخوردار است، صرفا به بررسی کوتاه و حداقلی دقیق مطالب این بخش خواهیم پرداخت. امید است

که این نقد مورد رضایت عام و خاص قرار گیرد و آن را به عنوان مقدمه ای برای پژوهش ها و نقدهای بیشتر در نظر گیرند. نویسنده ی این سطور هدفش آشنا نمودن نسل جوان و نواندیش ایران با برخی زوایای تاریک و پنهان هخامنشی و در عین حال گفتن برخی واقعیت های مغفول تاریخ ایران در قرن چهارم و پنجم پیش از میلاد است.

از آنجا که آوردن یکجای موارد قابل نقد این کتاب و بررسی کامل آن تنها در یک جستار مقدور نیست، تلاش می کنیم تنها بخش های کلیدی و اصلی بخش "پارس" از کتاب تاریخ تمدن را به صورت تدریجی و طی چندین شماره در نشریه برای شما بیاوریم. امید است که مورد قبول دوستان و علاقه مندان ایران دوست و پژوهشگران و مورخان عرصه تاریخ باستان واقع شود.

### بخش نخست - کمبوجیه و هروودوت

نویسنده "تاریخ تمدن" در آغاز به ستایش از دستاوردهای کوروش به عنوان فرمانروایی بزرگ و نیرومند میپردازد:

آن اندازه که از افسانه ها برمیآید، کوروش از کشورگشایانی بوده است که بیش از هر کشورگشای دیگر او را دوست داشته اند و پایه های سلطنت خود را بر بخشندگی و خوی نیکو قرار داده بود. دشمنان وی از نرمی و گذشت وی آگاه بودند.

اما چند سطر بعد:

نقص بزرگی که بر خلق و خوی کوروش لکه ای باقی گذاشته آن بود آنکه گاهی بی حساب قساوت و بیرحمی داشته است. (تاریخ تمدن، شرق گاهواره تمدن، پارس)

دورانت توضیح نمیدهد که به راستی کوروش مرتکب چه جنایتی شده که موجب گشته همچون لکه ننگی در تاریخ ها برای وی باقی بماند؟ قساوت و بیرحمی در چه زمانی، کجا و با کدام ملت؟ اما شیوه برخورد و نزاع شاهان کهن آشور و بابل با ملل مغلوب، خود میتواند گره گشای راز ماندگاری نام کوروش در تاریخ باشد. تاریخ در این زمینه گواهی میدهد که بزرگ ترین افتخار پادشاهان خاورمیانه این بوده که دست به کشتار دسته جمعی مردمان بی سلاح زده اند و یا زنده زنده آنها در آتش سوزانده اند و چه بسا این مجازات دهشتناک شامل حیوانات و چارپایان نیز می شده است! نه تنها مدرکی برای این ادعا آورده نمی شود، که در ادامه این بیرحمی نخستین شاه هخامنشی به پسرش نیز سرایت داده می شود:

بیرحمی کوروش به پسر نیمه دیوانه اش،

کمبوجیه به ارث رسید؛ بی آنکه از کرم و بزرگواری پدر چیزی به او رسیده باشد. نویسنده "تاریخ تمدن" که در آغاز به "تاریخ" با نظر تردید نگریسته، بلافاصله پس از وارد شدن به اصل موضوع، تمام گفته هایش درباره مشکوک بودن روایات هروودوت را از یاد برده و به رونویسی دقیق و سطر به سطر از تواریخ می پردازد:

کمبوجیه پادشاهی خویش را با کشتن برادر و رقیب خویش، به نام بردیا آغاز کرد؛ پس از آن، به طمع رسیدن به ثروت فراوان مصر، به آن سرزمین هجوم برد و حدود امپراتوری پارس را تا رود نیل پیش برد و در این کار کامیاب شد. ولی چنانکه ظاهرا عقل خویش را بر سر این کار گذاشت.

پسر کوروش، بی تردید نخستین قربانی "تاریخ" هروودوت و پس از خشایارشا، بدنام ترین شاه هخامنشی است. از روایت هروودوت پیداست که این بدنامی حاصل اتهامات و ناسزاهای کاهنان مصری به کمبوجیه است. در واقع، کمبوجیه زیر شدیدترین کینه های فراموش نشدنی کاهنان مصری موجب شده که این چنین در "تاریخ" و سپس در معتبرترین کتب تاریخی بدنام گردد.

آیا یک شخص تنبل و شرابخوار و لابلایی و نیمه دیوانه و فاقد هوش و درایت -تصویری که مورخان و در صدر همه هروودوت از کمبوجیه ساخته اند- میتواند کهن ترین و شاید قدرتمندترین کشور جهان که با کامل ترین تجهیزات و امکانات نظامی خود به جنگ وی رفته است به راحتی و بدون مشقت خاصی آنان را شکست داده و مصر کهن و متمدن را به مجموع ایالات تحت فرمان پارسیان درآورد؟ حال به ادامه ماجرا توجه کنید:

قشونی که کمبوجیه برای گرفتن کارتاژ فرستادف دچار شکست شد؛ این از آن جهت بود که ناویان ناوگان پارس که همه از مردم فنیقیه بودند، از حمله کردن به مستعمره فنیقی سر باز زدند. کمبوجیه که چنین دید از جا در رفت و فزرائگی و گذشت پدر را فراموش کرد. دین همه مصری را ریشخند کرد و با خنجر خویش، گاو مقدسی را که مصریان می پرستیدند، از پای درآورد. به این کار بسنده نکرد، بلکه نعش های مومیایی شده شاهان را از گورها بیرون کشید(...) معابد را با پلیدی آلود و فرمان داد تا بت هایی که در آنها بود، بسوزانند. گمان وی آن بود که با چنین کارهایی مردم مصر از بند خرافات و اوهام رهایی خواهند یافت.

در اینجا ما با ۲ نوع داوری درباره شاه پارس رو به رو هستیم:

در آغاز این روایت، دورانت میخواهد به ما این را



بقبولاند که کشتن گاو مقدس به دلیل دیوانگی و عقل ناقص کمبوجه بود؛ اما در پایان با یک نتیجه گیری کاملاً متفاوت رو به رو می شویم. به عبارتی دورانت در پایان، روایت کشتن گاو آپیس را از روی آگاهی و اختیار و نقشه ای از پیش تعیین شده توسط کمبوجه میدانند: وی این کار را کرد تا مردم مصر از بند خرافات رهایی یابند. کدام را قبول کنیم؟

درباره مورد دوم یعنی بیحرمتی عمدی کمبوجه به حریم معبد و کاهنان، امری ست مبهم که بیشتر باید درباره آن تأمل نمود تا زوایای تاریک و پنهان حضور فرزند کوروش در مصر بیشتر روشن شود! اما به هر حال ما می دانیم همه ی قوم ها و ملت های تحت فرمان پارسیان، مردمانی بودند دارای عقاید و باورهای گوناگون. از بت پرستی و چند خدایی گرفته تا پرستش انواع رب النوع ها! اما چرا این بی حرمتی فقط باید در مصر و در حق کاهنان و معابد آن انجام شود؟ اگر کمبوجه به راستی قصد براندازی نظام شرک و بت پرستی را در جهان داشته، چرا با دیگر ملت های زیر سلطه خود چنین برخوردی نکرد؟ پس باید به دنبال دلیل دیگر باشیم. باید به روایت هرودوت درباره کمبوجه با نظر شک و تردید نگریم. به عبارتی باید روایت هرودوت درباره پسر کوروش را افسانه ای بی پایه و اساس یا حداقل اتفاقی جزئی اما دستخوش تغییر و تحول گشته توسط کاهنان و هرودوت بدانیم و بس. باید دانست که کاهنان مصری از زمره ی خشک مغز ترین و متعصب ترین کاهنان جهان باستان بودند و هنگامی که دیدند شاه جوان پارس تفاوت بسیار زیادی با فراغنه ی دیکتاتور و خرافه پرست تاریخ مصر دارد، منافع خویش را در خطر دیده و دست به کینه ورزی و توطئه چینی علیه پسر کوروش زدند. اثرات این کینه و غرور تماماً در تواریخ هرودوت انعکاس یافته است و نوشته های هرودوت درباره کمبوجه، بی تردید حاصل بدگویی ها، کینه ورزی ها و دشمنی این قشر متحجر با شاه جوان پارس است زیرا حضور پسر کوروش را در مصر در تضاد با منافع مادی و جاه طلبی خویش می دیدند.

گذشته از همه اینها نمی توان همراهی کمبوجه با پدرش در جریان سفرهای جنگی را از یاد برد. کوروش در اعلامیه بابل مستقیماً به حضور کمبوجه در کنار خویش اشاره می کند. آیا میتوان پذیرفت این کمبوجه که در همه جا حتی هنگامیکه پدرش در مقابل بت عظیم بابل تعظیم می کرد و دست او را میگرفت، نظاره گر احترام پدرش به آداب و رسوم و باورهای هر چند خرافه آمیز بابلی ها باشد، اما بلافاصله پس از به قدرت رسیدن

توانسته باشد تمام فرزاندگی و گذشت پدر را از یاد برده و یک سری اعمال زشت و شنیع و زننده و حتی مخالف آیین و رفتار پارسیان را انجام دهد؟!

برخی مورخان بر این باورند که سفرهای مستمر جنگی کوروش موجب شد تا وی آنچنان که باید و شاید فرصتی برای تربیت فرزندش نداشته باشد! اما به راستی اگر کمبوجه در پاسارگاد می ماند تا پدرش به تنهایی به سفرهای جنگی اش برود، مشکل حل می شد؟ نه... در این صورت باز هم، همین مورخان کمبوجه را پسری با تربیت حرمسرای و درباری می دانستند که چیزی از کشورگشایی و فنون جنگی نمی داند! چنانکه درباره خشایارشا این کار را کردند. همین تفسیرهای نادرست موجب شد تا از خشایارشا، چنان شاه عیاش و بی قید و بندی بسازند که به قول "بدیع": حتی امروز هم روح خشایارشا پس از ۲۵ قرن، میتواند از این گونه قضاوت های نادرست و ناعادلانه، در عذاب باشد!

این نوشتار ادامه دارد...



## زبانهای ایرانی میانه

نویسنده: یزدان صفایی

زبان های ایرانی میانه، مجموعه ای از زبان ها هستند که با پایان شاهنشاهی هخامنشیان، آغاز و با آغاز حکومت یعقوب لیث صفاری که در آن فارسی نو، رواج و رسمیت یافت؛ پایان گرفت. البته این بازه ی زمانی به صورت تقریبی است چرا که کهن ترین آثار از این زبانها، دیرینگی در حدود چهار سده پیش از هخامنشیان و نو ترین این آثار تا سده ی دهم میلادی نیز وجود دارند. اگر چه چرایی نام زبانهای این دوران، مربوط به دوره ی تاریخی ویژه ای است اما ارتباط هایی نیز با ساختمان این زبانها دارد. با توجه به خاستگاه پیدایش و رشد، زبان شناسانی چون دکتر محسن ابوالقاسمی، این زبان ها را، به دو گروه "ایرانی میانه ی شرقی" و "ایرانی میانه ی غربی" بخش کرده اند. زبانهای شاخه ی شرقی، ریخت ترکیبی دوره ی پیشین را نگه داشته اند اما زبانهای شاخه ی غربی از ریخت ترکیبی درآمده و گونه ای تحلیلی یافته است.

### ۱. گروه ایرانی میانه ی شرقی

این گروه، زبانهای سکایی و سغدی و خوارزمی را شامل میشود که در زیر به شناخت هر یک می پردازیم:

#### آسکایی

سکاها از قبایل آریایی نژادی هستند که از هزاره ی نخست پیش از میلاد تا سده دهم میلادی در گستره ی پهناوری از کناره های دریای سیاه تا غربی ترین استان های چین پراکنده بودند. از زبان ایشان در دوره باستان اثری جز چند واژه و نام خاص باقی نمانده است اما از این زبان در دوره ی میانه، آثار زیادی در ختن و تمشق و مرقف یافت شده که بیشتر آنها، مربوط به سده ی هفتم تا دهم میلادی می باشند. برای نوشتن این زبان از الفبای براهمی استفاده شده که برای نگارش سکایی متناسب شده بود؛ این الفبا را سکاها از هندیها و آنها نیز از آرامی ها گرفته بودند. الفبای براهمی از چپ به راست نوشته میشود و همچون میخی پارسی باستان، به ریخت هجایی است به این ترتیب که همراه هر صامت یک مصوت نیز وجود دارد. این زبان به دو زیر گروه "ختنی" و "تخاری" بخش شده است:

#### زبان ختنی:

در نوشته هایی که از ختن بدست آمده، زبان

بحنا، از این کتیبه به خوبی نگهداری شده است. کتیبه ی نام برده، به الفبای تخاری، در ۲۵ سطر نوشته شده است.

بخش بزرگی از آثار سکایی، بازگردانی از سنسکریت و تبتی است. زبان سکایی تا سده یازدهم میلادی در کاشغر و پیرامون آن گفتگو میشد و پس از آن جای خود را به زبانهای آلتایی داده است. گویشهای پامیری و به ویژه زبان دخانی، بازمانده های زبان سکایی شرقی هستند. از زبان سکاها ی غربی در دوره ی میانه، شمار زیادی واژه به زبان مجاری راه یافته است و همچنین زبان آسی که امروزه در شمال قفقاز به آن گفتگو میشود، بازمانده سکایی غربی است.

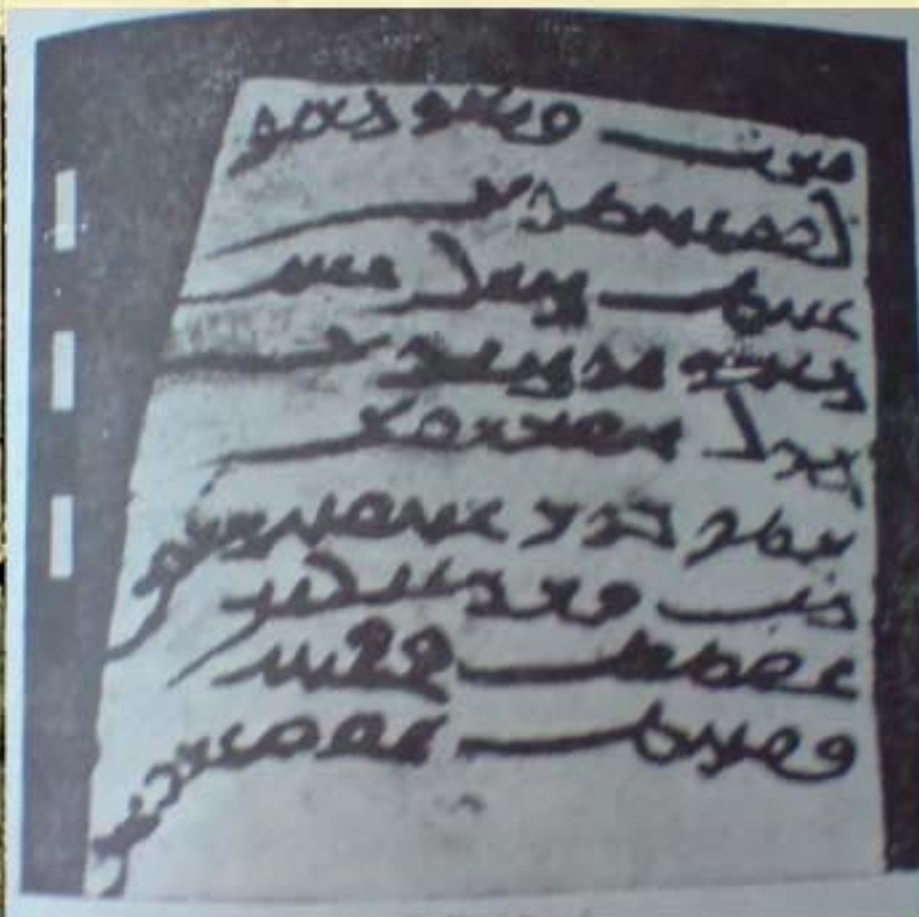
#### ب) سغدی

زبان سرزمین سغد بوده است. نام سغد در سنگ نوشته های داریوش به ریخت "سُگد" آمده و یکی از استان های شاهنشاهی هخامنشی به شمار می آمده است. این استان، پس از اسلام و در زمان سامانیان، یکی از مرکزهای زبان و ادبیات فارسی گردیده است. جغرافیا نویسانی چون مقدسی درباره زبان سغدی نوشته اند که: «صغدیان زبانی جداگانه دارند که زبان

کاربردی آنها، ختنی خوانده شده است. این زبان در ناحیه ی ختن و جنوب شرقی کاشغر رواج داشته است. بخشی از آثار این زبان در یافته های ترکستان مربوط به آیین بودایی و بخشی دیگر سندهای بازگانی است. این نوشته ها به خط برهمایی است که مصوت ها را نیز ثبت میکند، اما شیوه نگارش در همه جا یکسان نیست. این زیرگروه زبانی، دو ریخت شناخته شده ی کهنه و نوتر دارد. ختنی کهن زبانی تصریفی دارد اما در ختنی نو، ریخت های صرف نام بسیار کاهش یافته و در دستگاه واکها نیز؛ دگردیسی های فراوانی روی داده است.

#### زبان تخاری:

تخارستان یکی از خاوری ترین خاستگاه های فرهنگ ایرانی است. تخاری، یکی از زبانهای ایرانی است که در سده های دوم و سوم خورشیدی در آنجا رواج داشته و نزدیکی زیادی با زبان ختنی دارد و برای این که با زبان تخاری که از شاخه زبانهای هند و اروپایی است؛ اشتباه نشود برخی پیشنهاد کرده اند که به آن زبان بلخی گفته شود. در سال ۱۹۵۷ باستان شناسان فرانسوی توانستند کتیبه ای در سرخ کتل از این زبان بدست بیاورند. یادآوری میشود که تا پیش از آن، اثری از زبان بلخی در دست نبود. این کتیبه از معبدی است که به دستور کانیشکا "پادشاه بزرگ کوشانی" که در سده دوم میلادی میزیسته؛ ساخته شده است. خوش



نمونه ی نوشته ی سغدی از اکتشافات در کوه مغ



روستاهای بخارا به آن نزدیک است و این زبان کاملاً جداگانه ای است». ۱۰ اصطخری نیز نوشته است: «زبان مردم بخارا همان زبان سغد است جز این که در بعضی حرفها تفاوت دارد» ۲ میان سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ در ویرانه ی قلعه ی بر کوه مغ (نزدیک دهکده خیر آباد-زحمت آباد تاجیکستان) در ۱۲۰ کیلومتری سمرقند مجموعه ای از نوشته ها که روی چرم و کاغذ چینی و چوب نوشته شده بود به دست آمد که بسیاری از این نوشته ها با نام "دیواشتیج" شاه سغد همراه است؛ او همان کسی است که مدتی در برابر یورش تازیان پایداری میکرد. و همچنین سنگ نوشته ای سه زبانه (منظور زبان سوم این کتیبه است، علاوه بر سغدی این کتیبه به ترکی باستان و چینی نیز نوشته شده است) در ویرانه های قره بلغسون، پایتخت اویغورها، یافت شده که همه ی این نوشته ها و سندها به زبان سغدی است. در سراسر آسیای میانه و آن سوی رود (ماوراء النهر) آثاری به زبان سغدی از سده پنجم تا نهم میلادی بدست آمده است.

آنچه از زبان سغدی بدست آمده در دوره ی میانه با توجه به محتوا و خط به سه دسته بخش شده است:

۱) آثار مربوط به دین بودا: آثار بودایی و آنچه از کوه مغ بدست آمده، به خطی برگرفته از آرامی نوشته شده و در آن هزوارش نیز به کار رفته است. به زبان این آثار، "سغدی بودایی" میگویند.

۲) آثار مربوط به دین مانوی: خط این آثار، خط مانوی است که از سریانی گرفته شده است و هزوارش ندارد. به زبان آثار مانوی، "زبان مانوی" میگویند.

۳) آثار مربوط به دین مسیح: آثار مسیحی نیز مانند آثار مانوی، به خطی نوشته میشود که از سریانی گرفته شده است و در آن هزوارش وجود ندارد. به زبان این آثار، "سغدی مسیحی" میگویند.

زبان سغدی به تدریج، جای خود را به فارسی مرروزی داد و خود از میان رفت. زبان یغناپی که در دره ی یغناپ به آن گفتگو میشد، بازمانده ی از زبان سغدی است.

## پ) خوارزمی

زبان قدیمی خوارزم بوده که تا یورش مغول رواج داشته و از آن پس جای خود را به ازبکی داده و خود از میان رفته است. زبان خوارزمی را تنها از روی واژه ها و جمله هایی که در متن با جاشیه ی کتابهای عربی ثبت شده است؛ می

## قباله ی اورامان

شناسیم. ابوریحان بیرونی در کتاب "آثار الباقیه عن القرون الخالیه" در فصلی، به جشن ها و گاهنامه ی خوارزمیان پرداخته است که در آن نام روزهای هفته و ماه ها و صورتهای فلکی و جشنها به زبان خوارزمی ضبط شده است. این زبان به خط خوارزمی برگرفته از آرامی نوشته شده و در آن هزوارش وجود ندارد. از زبان خوارزمی در دوره ی میانه، دو گونه اثر به جای مانده است:

۱) کتیبه هایی که از "تُپراق قلعه" و "توق قلعه" در دهه ی نخست سده ی بیستم یافت شده است که به ترتیب مربوط به سده ی دوم و هفتم میلادی اند و به الفبایی که از آرامی گرفته شده و در آن هزوارش به کار رفته؛ نوشته شده است.

۲) آثاری که به الفبایی که از عربی گرفته شده، نوشته شده اند که از سده های ششم و هفتم و هشتم خورشیدی هستند. هر چند این آثار به خطی نوشته شده که مربوط به دوره ی پس از اسلام است اما زبانی که در آنها به کار رفته از دیدگاه زبان شناختی، می بایست در ردیف زبانهای ایرانی میانه قرار گیرند.

## ۲. گروه ایرانی میانه ی غربی

این گروه زبانها را پهلوی نیز می نامند. واژه پهلوی از اصل کهن "پَرثَو" آمده که از استان های ایران هخامنشی بوده است و مربوط به خاستگاه قوم پارت "خراسان" می باشد اما به موجب نوشته های نویسندگان پس از اسلام،



پهلوی زبان مرکز و غرب مردم ایران است. در دوران اسلامی واژه فهلوی به زبانها و گویشهایی که در سراسر و به ویژه در بخشهای مرکزی و غربی و جنوبی رایج بوده است؛ اطلاق شده است. از این موارد میتوان نتیجه گرفت که زبان پهلوی دارای دو گویش شمالی و جنوب غربی بوده است.

دکتر نائل پرویز خانلری، واژه پهلوی را برای اشاره به هر دو گویش که در اصل چندان با هم اختلاف ندارند؛ پذیرفته است و گویش شمالی را "پهلوانیک" و گویش جنوب غربی را "پارسیک" خوانده است.

## آ) پهلوانیک

زبان قوم پارت است و پهلوی اشکانی نیز نامیده میشود و در دوره فرمانروایی اشکانیان، به مدت چهار سده و هفتاد سال، زبان رسمی و اداری ایران بوده است. از زبان پهلوی اشکانی در دوران باستان اثری به جای نمانده است اما در دوره ی میانه آثار زیادی از آن به جای مانده است. از حدود سال ۵۱ میلادی، روی سکه های اشکانی، نوشته هایی به خط و زبان پهلوانیک دیده میشود.

گذشته از سکه های اشکانی، آثار مکتوب این زبان با دو الفبای پهلوانیک و فارسی میانه نوشته شده اند، الفبای پهلوی اشکانی از آرامی گرفته شده و هزوارش دارد و از راست به چپ نگاشته میشود، واجهای این الفبا، جدا از هم نوشته میشدند در زیر نگاهی به آثار این زبان می اندازیم:

## ۱) قباله ی اورامان:

دو سکه معامله ملک یکی به زبان پهلوانی و



# برابرهای پارسی

گاری از الف. نیگری

آفت سماوی - آگفت آسمانی

آفت نباتی - آگفت گیاهی

آفریقا - آفریکا آفریک ، فریکا

آقا - سرور ، سرکار ، بزرگ ، کربان ،

بان ، پانا ، بزرگ

آقا زاده - بزرگ زاده ، مهور

آقایان - رزان ، بزرگان

آلارمی - فرهنگستان

آلارمیک - دانشگاهی

آلوروبات - بند باز

آلس (مهور) - آسه

آلوریوم - آیزی نما

آلولار - ابرو ، دکله

آلومولاتور - انباره

آل - دودمان ، شاندران ، غویشان ،

خانواده

آلات - افزارها ، کپال ، ساز و برگ

آلات تنفسی - دمکرها

آلات تناسلی - زهار

آلات دفاعی - پدافند ابزار

آلات صید - شکار ابزار

آلات قمار - منگ ابزار ، منگیا ابزار

آلات لهو - فوش ابزار ، ابزار ماژ

آلات موسیقی - سازها ، ابزار فنیاء ،

فنیاءگان

آلات و وسایل کار - کارافزار ، ابزار کار

آلام - دردها ، رنجا

آلام جسمانی - تن دردها

آلام نفسانی - روان دردها

آلامد - باب روز

آلبوم - جنگ

آلت - افزار ، ساز ، ابزار ، دست افزار ،

ساز دست

از میان کتابهای دینی زرتشتی که با این زبان نوشته شده اند می توان به زند اوستا، دینکرد، بندهشن، ارداویراف نامه، روایت پهلوی، گمانیک ویچار و موارد زیاد دیگر اشاره کرد.

از میان ادبیات غیر دینی می توان به اندرزنامه ها، کارنامه اردشیر بابکان، درخت آسوریک، ماتیگان چترنگ و فرهنگ پهلویک اشاره کرد.

آثاری نیز به این زبان مربوط به مانویان در ترفان یافت شده است که کتاب شاپورگان، مهم ترین آن ها است. مانی این کتاب را برای تبلیغ آیین و روش خود و دعوت شاپور یکم نوشته بود. آثار مانوی که به زبانهای پهلوانیک و پارسیک نوشته شده بودند همه به خط خاص مانوی است. یک مورد نیز ترجمه ای از قطعات مزامیر داود وجود دارد که به خط پهلوی در ترفان پیدا شده که به زبان پارسی میانه یافت شده است.

پی نوشت:

۱. تاریخ زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری، رویه

۲۷۵

۲. همان

بن مایه ها:

۱. پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، جلد

۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲. محسن ابوالقاسمی، تاریخ زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها

۳. کورش صفوی، نگاهی به پیشینه ی زبان فارسی، نشر مرکز

دیگری پهلوانیک و با خطی مشتق از آرامی در اورامان یافت شده که بر روی پوست آهو نوشته شده است. آن که به یونانی است به تاریخ ۸۸ پیش از میلاد نوشته شده و خلاصه اش، در پشت آن در چند واژه پهلوانیک بیان شده است. سند دیگر که تنها به زبان پهلوانیک نوشته شده مربوط به سال ۸۸ پس از میلاد و یا ۱۲ پیش از میلاد است (بر حسب آنکه در سطر نخست واژه ای ۳۰۰ یا ۴۰۰ خوانده شود).

## ۲) سنگ نوشته ها:

سنگ نوشته ای متعلق به اردوان پنجم که در شوش پیدا شده و جز آن سنگ نوشته هایی مفصل تر از نخستین شاهان ساسانی نیز وجود دارد که به این زبان است و از این مهم میتوان نتیجه گرفت که در آغاز فرمانروایی ساسانیان، هم چنان زبان پهلوانیک در جریان بوده است.

## ۳) سفالینه های نسا:

این سفالینه ها در سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۸ در نسا (نزدیک عشق آباد) پایتخت قدیم اشکانیان پیدا شده اند که در مجموع نزدیک دوهزار سفالینه، از سده نخست پیش از میلاد مسیح هستند. خطی که در این نوشته ها به کار رفته به خط قباله های اورامان نزدیک است البته در اینجا حروف راست تر و استوارتر شده اند.

آثاری نیز، به الفبای فارسی میانه ی کتابی نوشته شده اند که از میان آنها میتوان به یادگار زریران و درخت آسوریک و آثار مانوی یافت شده در ترفان، اشاره کرد.

## ب) پارسیک

دنباله ی پارسی باستان است و در ایران ساسانی زبان رسمی بوده است که از آن به "پهلوی ساسانی" هم یاد میشود. کهن ترین آثار پارسی میانه از آغاز شاهنشاهی ساسانیان در دست است. خطی که با آن پارسی به نگارش در می آمده از همان خطی است که بدان پهلوی اشکانی را می نوشته اند که از آرامی گرفته شده و اندک دگرگونی هایی نیز پذیرفته است و البته به نام خط پهلوی معروف است. تنها اندکی از آثاری که از زبان پارسیک در دست است، در زمان ساسانیان به نگارش در آمده که عبارتند از سنگ نوشته ها، سکه ها، مهر ها، سفالها. کتابها و دفتر ها هر چند که در دوره ساسانی تالیف یافته اند اما نگارش آنها مربوط به دوران پس از اسلام است.



## در باب فرهنگ

نویسنده: امیر هورنام

### بخش دوم - فرهنگ، اقتصاد و صنعت

در بخش نخست با ملزومات بررسی های اولیه ی فرهنگی به شکلی اجمالی آشنا شدیم. به گونه ای که حال به درجه ای از شناخت مسائل هر چند کلی دست یافتیم.

فرهنگ، اقتصاد و صنعت به ظاهر واژگانی مجزا در حوزه هایی کاملاً متفاوت هستند ولی در ورای معنای سطحی، ارتباطی تنگاتنگ را می توان برایشان متصور بود و از برهم کنش آنها در سطح جامعه، اثرات ملموسی را به وضوح دید. در این بخش به بررسی پیرامون این سه خواهیم پرداخت.

دو پارامتر اساسی در اقتصاد میزان عرضه و تقاضا در سطوح مختلف جامعه است که می توان بر این پایه برنامه ریزی های گسترده ای در تدوین و اجرای سیاست های اقتصادی نمود. این پارامترها بسته به موقعیت فرهنگی و میزان رغبت مردم به خرید انواع کالا و خدمات و میزان حمایت از صنایع در هر کشوری متفاوت است و این نکته باز به این بر می گردد که کشوری تولید کننده باشد یا مصرف کننده.

بیا بیا به این نکته بپردازیم که فرهنگ و اقتصاد در چه نقطه ای به هم می رسند و تلاقی آنها چه تاثیری را بر روند رشد و توسعه ی هر کدام به عهده دارد؟

اگر از دریچه ی خوش بینی به سطح رفاه در جامعه نگاهی بیندازیم رابطه ای را به سادگی درک می کنیم و آن همان پیشرفت فرهنگ جامعه و رابطه ی مستقیم موجود میان آن و رفاه اجتماعی است. اما در چه جامعه ای می توانیم بگوییم این رابطه تماماً صدق می کند؟

ممکن است که در سطح بالای رفاه اجتماعی باز هم رشد فرهنگی ناچیزی را شاهد باشیم و این نکته به این بر می گردد که چه چیز سبب این رشد و توسعه ی رفاه بوده است؟ اقتصاد صنعتی یا اقتصاد تک محصولی؟

هر دو ممکن است باعث پیشرفت اقتصادی در

یک جامعه شود که اصلاحات فرهنگی و حرکتی رو به جلو در حوزه ی فرهنگ از کوچکترین اثرات آن است اما با بررسی مکانیزم رشد در هر دو اقتصاد و با اندکی تحلیل می توان به نتایجی در خور دست یافت.

حتماً دقت داشته اید که صنعت در هر جامعه ای نمی تواند رشد کند. چرا؟ چگونه است که یک جامعه می تواند به تولید صنایع مادر بپردازد و جامعه ی دیگر تنها و تنها با فروش ماحصل فعالیت های طبیعی، به وارد کردن این صنایع اقدام می کنند؟ چرا همه ی جوامع نمی توانند در جرگه ی صاحبان صنایع بگنجند؟

واضح است که نیاز زمینه ساز تولید و حرکت جامعه به سمت صنعتی شدن است. ولی نیاز های مشترک مردم، در همه ی سرزمین ها وجود داشت مانند نیاز به روشنایی در شب، چرا تنها در یک سری جوامع خاص برای این نیاز ها چاره ای اندیشیده می شود و دیگر جوامع تا زمان رسیدن به نتیجه تنها منتظر می مانند؟ و اینجا همان نقطه ی تلاقی فرهنگ، اقتصاد و صنعت است و پاسخ تنها معیار های فرهنگی حاکم بر جامعه است.

همیشه اینگونه نبوده که نیاز سبب ایجاد تفکرات نو و تلاش و پشتکار دوچندان در موضوعی شود. در بیشتر موارد جوامع با این حس نیاز به نوعی کنار می آیند و همه چیز را به گردن قناعت می اندازند. تصور کنید اگر همه ی دنیا این کار را می کردند آیا لامپی ساخته می شد؟ هواپیما، کامپیوتر و یا حتی یک ماشین حساب ساده؟ نکته اینجا جلب تر می شود که با روی کار آمدن تفکر صنعتی، مردم از رفع نیاز های فعلی آن جامعه هم فراتر رفته و به نیاز سایر جوامع به عنوان منبعی برای کسب درآمد می نگرند به گونه ای که محصولاتی نیز برای جوامعی تولید میکنند که با قناعت یا برعکس با سرمایه های تک محصولی چشم به این تولیدات داشتند. ژاپن با وجود نداشتن ذخایر نفتی، یکی از بزرگترین صاحبان صنایع پتروشیمی در جهان می باشد و نکته اینجا است که بیشترین مشتریان آن در خاورمیانه هستند. بافت فرهنگی در خاورمیانه به علت وفور نعمت و توانایی آنها در رفع نیازهای اولیه، آنها را از پرداختن به سایر نیازها باز میدارد و اغلب ترجیح می دهند به واردات اقدام کنند که صد البته روزگار سیمایی خوشی را برایشان به تصویر نخواهد کشید.

بسیاری از کشورها در این حوزه نیازی برای تولید نمی بینند زیرا توانایی خرید هر چیز حتی چند برابر ارزش آن را دارند. که این نگرش، برای کشورهای صنعتی بسیار سودمند خواهد بود زیرا با تولید بیشتر به روند رو به رشد صنایع

خود کمک می کنند و در عوض کشور های وارد کننده حرکت رو به فقر را با شتاب می پیمایند از آن جهت رو به فقر که کاهش سرمایه ی طبیعی سرزمینشان، جایگزین نخواهد شد.

به هرم نیازهای "مازلو" نگاهی می اندازیم. در این هرم پایین ترین رده از آن نیازهای فیزیولوژیکی است که به گونه ای تا انسان از این دسته از نیازها ارضا نشود حرکتی به سمت راس هرم را نخواهد داشت. اما جوامعی هستند که با وجود رفع نیاز های رده ی اول، تمایلی برای ادامه راه تعالی ندارند و این وظیفه را به دوش دیگر جوامع می افکنند.

حال می خواهیم نزدیکتر شویم و به شکل جزئی تری نسبت به رویداد های داخلی و روند شکل گیری توسعه صنعتی و اقتصادی در یک جامعه از دریچه ی فرهنگی بنگریم.

چین یکی از پهناورترین کشورها است که درصد بزرگی از جمعیت جهان را درون مرز های خود جای داده است و میزان پیشرفت اقتصادی در این کشور و رشد بالای آن همه ی صاحب نظران این فن را شگفت زده کرده است.

اندکی پیش از روی کار آمدن مائو، نیروی نظامی چین در شرایط ضعیفی قرار داشت که این امر سبب شد تا ژاپن در پی حمله های بسیاری بتواند قسمت هایی از خاک این کشور را به تصرف خود درآورد. پس از اینکه مائو قدرت را به دست گرفت تقویت نیروی دفاعی و جبران صدمات مرزی را در اولویت قرار داد و پس از زمانی نه چنان طولانی توانست ژاپنی ها را از خاک این کشور پس راند و کل این سرزمین پهناور را به زیر پرچم ایده ای درآورد که در آن زمان مردم آن را نجات بخش میهن می دانستند. مائو همچنین برنامه هایی هم برای بهبود وضعیت اقتصادی طراحی و به مرحله ی اجرا گذاشت ولی هرگز نتوانست آنها را آنگونه که در روی کاغذ و طبق منطق ایدئولوژیک خود در ذهن پیش می راند به سرانجامی برساند. عده ای علت را در جمعیت رو به فزونی این کشور می دانستند ولی بعدها با یافته های جدید در علوم انسانی و رفتاری، این تئوری به کل از یادها رخت بربست.

تسریع دگرگونی بعثت حکومت ایده محور بود و اینکه این نظام، با چه نگرشی کشور را وارد صحنه ی رقابت جهانی می کند. اینکه همه تلاش کنند تا باعث سرفرازی ایده شوند برای مدتی در میان مردم همچون آرمانی بزرگ می نمود زیرا خود را به نوعی مدیون می دانستند و با بسته شدن مرزها و راههای ارتباطی با دنیای خارج، همه ی شعارها و تبلیغات حکومتی را به دید واقعیت می نگریستند. کم کم این روند سبب شکل گیری فرهنگی ایدئولوژیک در بین مردم شد و حس تعصبی کاذب در





میان‌شان موج گونه به حرکت در آمد به گونه ای که حاضر بودند به آنچه دارند و ندارند اکتفا کنند تا مبادا حاکمان سرزمین که همه در خدمت ایده بودند دست نیاز به سوی دشمنان ! دراز کنند .

بدون تعامل با دنیای بیرون و مبادله ی علمی با سایر کشور ها ، هیچ جامعه ای قادر به رشد و توسعه نیست و جالب اینکه در همه ی موارد چینی ها از این مبادله و تعامل سرباز میزدند . البته تبلیغات حکومتی که بیشترین درصد آن را تقابل با سایر اندیشه های جهانی و پررنگ تر کردن اندیشه های مکتبی به خود اختصاص می داد نقش بسیار مهمی را در این امر ایفا می کرد .

سیستم کارکردی در یک حکومت ایدئولوژیک و بسته که در همه جا مردم تحت کنترل عقاید و اظهار نظر ها و حتی یک گفتمان ساده باشند برای هیچ جامعه ای خوشایند نیست و چینی ها هم از قاعده مستثنی نبودند . پس از مدتی حاکمان ، سرزمینی مملو از جمعیت را در برابر خود دیدند که فقر و تنگدستی آنها را به همه کار و می دارد . در این جامعه هیچ ارزشی را نمی توان یافت زیرا همانطور که پیش از این و در اشاره به هرم نیاز های مازلو گفته شد رفع نیاز های رده پایین در انسان پیشنیاز برای حرکت رو به بالا و به سوی نیازهای انسانی است . سرزمینی که مردمانش برای امرار معاش به هر عملی تن در دهند چگونه می تواند پاسدار خوبی برای مکتبی باشد که آنها را به این وضعیت بی سرانجام کشانده است و در اینجا بود که راه برای حضور اصلاح طلبان در کاروان حکام باز شد .

نخست اولویت ها دگرگون شد البته مدتی زمان برد تا نظریه پردازان کمونیسم حاضر به پذیرش تغییر اولویت ها در اداره ی کشور شدند که همانا جایجایی تداوم انقلاب و مبارزه ی عقیدتی نسبت به کسب ثروت و رشد اقتصادی با نقطه ی مقابل آن یعنی کمک به رشد اقتصادی و بالا بردن رفاه در سطحی متوسط در جامعه بود . از دهه ی ۱۹۷۰ به بعد در پی اصلاحات اساسی در امور فرهنگی ، زمینه برای پیشبرد اهداف اقتصادی فراهم شد . بازسازی چین که ناپلئون به حق به آن لقب اژدهای خفته را داده بود تنها از طریق اصلاحات شدیدی در حوزه ی فرهنگ صورت می پذیرفت و سرکردگان اصلاحات این را خوب می دانستند . این بازنگری ها سبب ساز جهشی بزرگ برای به چنگ آوردن بازاری به وسعت این کره ی خاکی بود زیرا از منبعی برخوردار بودند که کشور های پیشرفته آن زمان آرزوی تصاحب آن را داشتند، نیروی کار ، که زمانی به عنوان سربار به آن می نگریستند

و حال باارزش ترین بود .

و امروزه چین یکی از بزرگترین قدرت های اقتصادی در جهان است و بالاترین میزان رشد اقتصادی و ذخیره ی ارزی از آن این کشور است . حال دیگر مردم چین حاضر نیستند موقعیت فعلی را به هیچ پسرفتی تبدیل کنند و حرکت به سمت پیشرفت و اثبات قدرت اقتصادی چین برای آنها به عنوان تنها آرمان مشترک در فرهنگ و تفکرات آنان نهاده شده است زیرا دوران انقلاب فرهنگی ۱۰ ساله ای را که مائو به آنها تحمیل کرده بود و برتری داشتن ایدئولوژی به ملیت و اثرات مخرب آن را خوب به یاد دارند .

فقر و عدم وجود رفاه در یک جامعه باعث از دست رفتن ارزش های فرهنگی در آن می شود و از بین رفتن فرهنگ و ملیت نیز در دراز مدت فقر را به دنبال خواهد داشت .

در مثالی که مطرح شد وابستگی ماورایی در وجود مردم شکل نگرفته بود زیرا مکتب ، زمینی بود که بالطبع با پیش کشیدن ایده های ماورایی شاید گذار از دوره ی بحران به آسانی صورت نگیرد .

در این بخش که با نمونه ای عینی به پایان رسید به بررسی تنها شماری از علل مشکلات اقتصادی و صنعتی پرداختیم که ریشه ی فرهنگی داشتند . در صورت ادامه ی این نوشتار به مسایل سازمانی و رفتاری مردم وارد می شویم که ترجیحا در بخشی جداگانه و در آینده به آن خواهیم پرداخت .

کم کم در خواهیم یافت که همه چیز در یک جامعه متأثر از فرهنگ است حال در عده ای محسوس و در عده ای مستتر .

با نگاهی به :

موفقیت انگیزه می خواهد / سحر حبیبی -  
مهرداد اخوان بهبهانی / روزنامه ی سلامت  
مشکلات فرهنگی ما ایرانیان / حنیف بیات / وب  
سایت حنیف و رلد  
اصلاحات و رشد اقتصادی در چین / ابوذر رفیعی - مهدی متین جاوید / فارس







## سیمای زن در اندیشه ی شوپنهاور

مقدمه:

در نگاه نخست شاید عجیب بنماید که فیلسوفی همچون شوپنهاور به جای حمایت از حقوق زن، زبان به ملامت وی گشوده است؛ زیرا همزمان با نیمه ی دوم زندگی شوپنهاور، فمینیسم (Feminism)؛ یعنی نهضت آزادی زنان و طرفدار حقوق مساوی زن و مرد - هر چند نه به طور موفق - آغاز به کار کرده بود. گرچه دو دهه ی آخر قرن نوزدهم به عنوان یک نهضت توانست منشأ اثر شود و مورد توجه قرار گیرد. احتمالاً مطالبات و خواسته های همین نهضت باعث شد که شوپنهاور درباره ی زنان و حقوق آنان هر چند به نحو منفی سخن بگوید. اما غالب مفسران دو دلیل برای تنفر (Misogyny) وی از زن ارائه کرده اند. اکثر قریب به اتفاق آنان بر این باورند که بدبینی شوپنهاور نسبت به زنان از یک طرف معلول شخصیت و تجربه ی مبهم و ناکام وی در زندگی شخصی است؛ زیرا او در زندگی خاطره ی خوشی از روابط خویش با مادرش (Johana Trosiener) نداشت و به اندازه ی کافی «مهر مادری» نچشیده بود. مادرش را دائم از برخی کارهایش برحذر می داشت و او هم از تمسخر پسر ذره ای دریغ نمی ورزید. قطع روابط این دو نهایتاً تا مرگ مادر ۲۴ سال مداوم به طول انجامید.

از طرف دیگر، دلیل بدبینی وی به زنان به فلسفه و نظام فلسفی او مربوط می شود. زیرا شوپنهاور به لحاظ متافیزیکی - نه در زندگانی عملی - «بدبین» است. نظام وی سرشار از بدبینی نسبت به جهان است و جهانی

البسه و زر و زیور و رقص و امثال آن مربوط باشد». حتی پا را از این فراتر می گذارد و مردان را به لحاظ قوه ی اندیشه و دور اندیشی بالاتر از زنان قرار می دهد؛ زیرا زن تنها اموری که مربوط به زمان حال و اینجا و اکنون و امر بالفعل و جزئی است، درک می کند؛ در حالی که مرد در لحظه ی حال زیست نمی کند؛ بلکه افق دید وی گذشته، حال و آینده را در بر می گیرد. «کوتاه نظری» و «محدود بودن افق دید» زن به دلیل ضعف قوه ی استدلال اوست. برعکس، مرد دارای «قوه ی تفکر قوی» است و به همین جهت «دور اندیش» است. هر چند تا اینجا شوپنهاور یک دم از نقد و ملامت زنان غفلت نمی کند، اما جایی در مقاله اش مشورت با زنان در موقع بروز بحران و مشکل را کاری پسندیده می داند؛ به این سبب که زنان در چنین مواقعی سریع ترین و کوتاهترین راه به سوی مقصود بر می گزینند و در این قضاوت آنان معقول تر و معتدل تر از قضاوت و داوری مردان است. اما باید توجه داشت که این ویژگی مثبت که مختص زنان است؛ در واقع به زعم شوپنهاور به «کوتاه نظری» آنان مربوط می شود که فقط زمان حال و نزدیکترین هدف و مقصود را در نظر دارند. در حقیقت او باز به شیوه ی غیر مستقیم نقطه ضعف زنان را گوشزد می کند نه چیزی دیگر.

ضعف قوه ی استدلال در زن سبب می شود که او هیچ درکی از عدالت نداشته باشد!! اما طبیعت این ضعف را برای زن جبران کرده است و آن هنر «فریب و حيله گری» است که ذاتی زنان است و از طریق آن می توانند از خود دفاع کنند. «بنابراین زنی که کاملاً راستگو باشد و حيله در کار نیاورد احتمالاً از محالات است». علاوه بر نیرنگ و فریب آنان واجد صفات منفی دیگری از جمله نادرستی، بی وفایی، خیانت، نمک نشناسی، نفرت، حسادت و... هستند. در نظام فلسفی شوپنهاور زن آلت و خادم «نوع» است. به بیان دیگر طبیعت، زن را برای بقای نوع از طریق تولید مثل گماشته است. از آن جا که زن به عنوان منشأ و آغازگر نوع انسان و نگهدار آن، به عبارت دیگر طالب و خواستار اراده زندگی است نه انکار آن، طبیعی است که نگاه شوپنهاور به وی بدبینانه باشد. اما در زن چه چیزی هست که ذهن مرد را به خود معطوف و مشغول می کند. ولی تنها «جاذبه ی جنسی» آن هاست که ذهن مرد را مفتون و فریفته ی «زیبایی ناپایدار» خود می کنند. «آنچه «جنس لطیف» نام داده اند، شانه هایی باریک و میانی پهن و ساقی کوتاه است، و تمامی راز زیبایی او در پس همین جاذبه ی جنسی او پنهان شده است». ضعف زنان تنها

که ترسیم می کند عالمی پر از رنج و الم و سراسر شر است. و این معلول «اراده یا خواست زندگی» (Will to life) است. به علاوه روابط او با زنان در زندگی اش هم چندان تعریفی نداشت. ناشران غالباً مطالب و نوشته هایش را در باب زنان حذف می کردند.

با توجه به مطالب فوق انتظار می رود که دیدگاه شوپنهاور درباره زنان به چشم یک فمینیست و مدافع حقوق زن باشد؛ اما دیدگاه او نسبت به زنان سنتی است و مردان را در مرتبه ای بالاتر از زنان قرار می دهد. دید سنتی وی به زن اینجا آشکار می شود که می گوید: «زن باید خانه دار و مطیع باشد نه مسرف و متکبر» و یا در حق زنان باز می گوید: زنان «...کودک صفت، سبکسر و کوتاه نظر؛ در یک کلام، در سراسر زندگی، کودکانی بزرگ جثه اند - چیزی میان کودک و انسان بالغ، یعنی بین یک کودک و یک مرد تمام و کمال». به زعم وی زنان هم به لحاظ جسمانی و هم به لحاظ فعالیت های روانی فاقد توانایی های لازم اند. زنان دین زندگی را از طریق درد زایمان و زحمات بچه داری می پردازند. «طبیعت» مردان را گول زده است؛ زیرا زنان را چند روزی به ملاحظت و طنازی و چهره ی گلگون می آراند و حربه ها و نیرنگ هایی نیز به آن ها آموخته تا توجه مردان را به خود جلب کنند و زنان را از صدق و محبت خود محروم نکنند؛ غافل از اینکه چهره ی گلگون آنان چند صباحی بیش نیست و تا آخر عمر مردان را اسیر خود خواهند کرد.

شوپنهاور زنان را به سرگرمی به برخی امور روزانه و کم ارزش متهم می کند. «تنها مشاغلی که ایشان را به جد مجذوب و سرگرم می سازد، عشق و چشم و هم چشمی است و هر آنچه به



به قوه‌ی استدلال آنان ختم نمی‌شود، بلکه ایشان در هنر و موسیقی نیز نسبت به مردان هیچ گونه استعداد حقیقی ندارند؛ شاهد این مدعا این است که حتی باهوش‌ترین ایشان نتوانسته یک شاهکار هنری خلق کند. آیا این ضعف ناشی از این امر نیست که مردانی امثال شوپنهاور به زنان اجازه‌ی عرض اندام در عرصه‌های مختلف از جمله هنر و موسیقی نداده‌اند؛ زیرا امروزه شاهد هنرنمایی‌های زنان در عرصه‌های مختلف هستیم و برخلاف نظر شوپنهاور این هنرنمایی‌ها و آثار زنان امروزه شاهد این مدعاست.

در غرب زنان را باید در جایگاه واقعی خودشان - همانند شرقیان - نشانند. (اشاره شوپنهاور به شرقیان و رفتار آنان با زن و نادیده گرفتن حقوق زنان در شرق نشان می‌دهد که در شرق بیش از غرب حقوق و جایگاه آنان نامشخص بوده و هست). زن نه شایسته‌ی احترام و نه لایق داشتن حقوق مساوی با مرد است؛ زیرا مرد «جنس اول» و زن از «جنس دوم است». قانون تک‌همسری در اروپا قانونی خلاف طبیعت است و سبب محروم شدن زن از حقوق طبیعی خود می‌شود. بنابراین قانون چند همسری برای جنس مؤنث مفید است. شوپنهاور لابد دین اسلام را به جهت قبول قانون چند همسری می‌پسندیده است. وی همچنین در باب نحوه‌ی ارث بردن زنان سخن رانده است و در این زمینه نیز حق چندانی برای آن‌ها قائل نیست. به عقیده‌ی او زنان تنها برای گذران زندگی حق ارث بردن از شوهر خویش را دارند؛ زیرا این مردانند که پول درمی‌آورند نه زنان.

شوپنهاور در مقاله‌ی دیگری تحت عنوان «متافیزیک عشق جنسیت‌ها» (The metaphysics of the love the sexes) که به مسئله‌ی عشق زن و مرد به هم می‌پردازد، نگاه وی در این جا به زن و مرد واحد است؛ یعنی هیچکدام بر دیگری ترجیح ندارند؛ زیرا هر دو اسیر اراده‌ی زندگی هستند که در قالب غریزه‌ی جنسی تجلی و تعین پیدا کرده است. به بیان دیگر هرچند مرد در انتخاب همسر احساس می‌کند که آزادانه و بر اساس ذوق و سلیقه‌ی خویش عمل می‌کند؛ ولی در حقیقت، گرایش وی به زن زیبا و دارای کمالات عالی نه در جهت خشنودی و سعادت خویش، بلکه برای کمک به نوع و حفظ اصالت هر چه بیشتر آن است. این جا آشکار می‌شود که رویکرد شوپنهاور به زنان، جنبه‌ی متافیزیکی و انتزاعی دارد و بدون لحاظ کردن پیوند آن با کل نظام فلسفی وی درک

کامل نظر وی در این باره ناممکن است. شاید همین عدم توجه سبب شده است که برخی مفسران و خوانندگان آثار شوپنهاور زبان به ملامت وی گشوده‌اند. بر همین اساس آن جا که او «بی‌وفایی زنان» را نابخشودنی تر از «بی‌وفایی مردان» می‌داند؛ بدون توجه به حقیقت بنیادین اندیشه‌ی وی یعنی اراده‌ی زندگی؛ این گفته قابل قبول نخواهد بود.

در این جا نمی‌خواهیم به ارزیابی و نقد دیدگاه شوپنهاور درباره‌ی زنان و حقوق آنان بپردازیم؛ زیرا گذر زمان بسیاری از دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و اشتباه وی را آشکار و روشن ساخته است. ولی صرف توجه به زنان و مسئله‌ی حقوق آنها در جامعه نزد شوپنهاور هر چند به نحو منفی آغاز نهضت فیمینیستی یعنی، مطرح شدن زنان و حقوق آنان را نوید می‌دهد که در ده‌ها و سده‌های بعد از شوپنهاور به بار نشست و در غرب و به تبع آن در جاهای دیگر هر چند به شیوه‌ی ضعیف‌منشا اثر و نگاه به زن کاملاً دگرگون شد.

تامس تافه می‌گوید: «درباره‌ی نظرات او درباره‌ی زنان چیزی نمی‌توان گفت جز اینکه این نظرات شاید کمی عجیب و غریب باشد». نگاه شوپنهاور به زن در زندگی عملی خود نیز باعث شد که تا پایان عمر مجرد باقی‌بماند؛ زیرا وی حاضر نبود حقوق خود را نصف و وظایفش را دو برابر کند.

منابع و پی‌نوشت‌ها:

الف- دیدگاه‌های شوپنهاور در باب زنان در مقاله‌ای تحت همین عنوان در کتاب نه چندان فلسفی او با عنوان «یادداشت‌ها و حواشی» (Parerga und Paralipomena) آمده است. شوپنهاور این کتاب را اواخر عمر نوشت و مطالب آن بیشتر جنبه‌ی عمومی و مطابق فهم عامه است که غالب عبارات و جملات آن به سبب نثر درخشان و سلاست و روانی آن‌ها دستاویز مترجمان و خوانندگان عمومی آثار او شده و به صورت جملات قصار و گزین‌گویه‌ها درآمده است. البته آهنگ کلی این اثر از مشی نظام فلسفی وی چندان هم دور نیست.

ب- لازم به ذکر است که این مقاله در جلد دوم، شاهکار اصلی شوپنهاور «جهان به عنوان اراده و باز نمود» (The World as Will and Idea) آمده است.

۱- تافه، تامس؛ فلسفه آرتور شوپنهاور؛ ترجمه عبدالعلی دست‌غیب؛ نشر پرسش، ۱۳۷۹.

۲- کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه (از فیشته تا نیچه)؛ ج. ۷؛ ترجمه داریوش آشوری؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ سوم ۱۳۸۳.

۳- ولی، یاری؛ جهان و اعمال فیلسوف: گزیده‌هایی از نوشته‌های آرتور شوپنهاور؛ نشر مرکز، ۱۳۸۶.

۴- همدانی، مشفق؛ افکار شوپنهاور؛ انتشارات؛ چاپ دوم، ۱۳۲۷.